

دکتر عبدالحسین نوایی آنگونه که من شناختم

مرتضی رسولی

تجلیل از مقام علمی و فرهنگی بزرگان علم و ادب در هر جامعه‌ای بر کلیه دانش‌دوستان و نهادهای فرهنگی اقدامی بایسته و سزاوار است؛ اما به نظر می‌رسد بهترین احترام به فرهیختگان، تنها از طریق پیروی از شیوه‌ای باشد که آنان در کسب دانش و معرفت اتخاذ کرده‌اند و همتی که در کشف حقیقت به کار بسته‌اند. اختیار این طریق، بیش از هر کار دیگر، به سود کشور و فرهنگ مردم آن خواهد بود.

معرفی مقام علمی و فضل و دانش و وسعت بینش فرهنگی و اندیشه زنده‌یاد استاد دکتر عبدالحسین نوایی برای صاحب این قلم که طی سالهایی نه‌چندان دراز توفیق برخورداری از محضر فیض‌بخش ایشان را یافته بودم دشوار است و در مجال به دست آمده شاید بتوان به بعضی از نکات عمده و بارز در این زمینه اشاره کرد.

مصاحبت با استاد دکتر نوایی و آشنا شدن با فرهنگ غنی و شامل او همواره برایم مغتنم بود و به تدریج مرا از وسعت تتبع و مطالعات وی آگاه کرد. به خصوص که او روزگاری به معرفت روی آورده بود که امکانات از هر نظر بسیار محدودتر از امروز بود و دسترسی به آنها دشوار. از این رو، کوشش کسانی مانند ایشان، به ویژه فرهیختگانی همچون محمد قزوینی، سیدکاظم عصار، بدیع‌الزمان فروزانفر و عباس اقبال و دیگران که از نسل قبل بودند، نوعی مجاهده بود. مقالات تاریخی و نوشته‌های پژوهشگرانه دکتر نوایی در روزنامه‌ها و نشریات مختلف از قبیل: روزنامه اصفهان، روزنامه بهرام، روزنامه آیین، روزنامه امید، روزنامه پست تهران، روزنامه آژنگ، مهر، مجله یغما، اطلاعات ماهانه، توشه، ماهنامه فرهنگ، صدف، مجله فردوسی، مجله گوهر، بررسیهای تاریخی، سیر و سیاحت، تاریخ روابط فرهنگی ایران، کیهان فرهنگی، باستان‌شناسی و تاریخ، ادبستان، فصلنامه تاریخ معاصر ایران، گنجینه اسناد، نشریه انجمن آثار و مفاخر فرهنگی و، به خصوص، مجله یادگار از سالهای نخستین دهه ۱۳۲۰ به بعد همگی نشان‌دهنده آن است که وی محقق پر

مطالعه، ملا و دارای محفوظات و معلومات انبوه بوده است. اما آنچه در وجود او افزون بر این دیده می‌شد و او را ممتاز می‌نمود، ذوق و قریحه انتقادی او بود. او از کسانی بود که فکری مستقل و بیدار داشت و هر چیز را به محک دانش و خرد می‌سنجید و قبول یا رد می‌کرد، و به صرف آنکه چیزی در فلان کتاب نوشته شده یا شخصی مشهور آن را گفته بود تسلیم نمی‌شد. در مطالعه و کسب دانش به تقلید و تعهد کمترین اعتقادی نداشت؛ زیرا خود، اهل اجتهاد و صاحب‌نظر بود. همیشه به دانشجویان تأکید می‌کرد تا زمانی که هر چیز را طوطی‌وار از کتاب به ذهن بسپارید، قشری و سطحی خواهید ماند. بسیار می‌خواند، خوب می‌اندیشید و هر نکته را ابتدا مورد نقد و سنجش قرار می‌داد و سپس حاصل دریافتش را بر مجموعه معارف خود می‌افزود.

به یاد دارم در سالهای ۷۲، ۷۳، ۱۳۷۴ به همت جمعی از فرهنگ‌دوستانِ دلسوز مانند آقای محمدرضا جواهری، هر ماه سمیناری درباره مباحث تاریخ و تاریخ‌نگاری معاصر ایران در موزه دفینه تهران برگزار می‌شد. دکتر نوایی هم در چند جلسه شرکت کرد و علاوه بر اینکه در یک یا دو جلسه سخنرانی نمود گاهی هم از ایشان به عنوان صاحب‌نظر در میزگرد دعوت می‌شد تا اگر در مورد اظهارات سخنران مطالبی دارد، بیان کند. کسانی که در آن جلسات شرکت داشتند حتماً به یاد دارند که وقتی در باب موضوعی سخن می‌گفت یا به نقد می‌پرداخت آراء او در داوری چنان سنجیده، پخته و منصفانه بود که هیچ مزیتی از نظرش پنهان نمی‌ماند اگرچه اندک بود، و نیز معایب و کاستیها را چنان خوب تمیز می‌داد و به گونه‌ای مستدل فرا می‌نمود که، علاوه بر سخنران، شنوندگان را که اکثراً اهل نظر بودند به حیرت وامی‌داشت.

این قریحه انتقادی در همه زمینه‌ها، به خصوص در انتقادات تاریخی و ادبی او، درخششی بارز داشت و یکی از زمینه‌های استعداد و قدرت او به شمار می‌رفت و از وی سخن‌سنجی چیره‌دست ساخته بود.

شناخت او از آثار تاریخی قدیم و جدید روشن و مبتنی بر دانش امروز بود. بیشتر آثار قدما و معاصران را از هر نوع می‌خواند و با شوق کشف مطالب جدید هرچه را نیز کم ارزش می‌دید، به هر زمان و هر کس تعلق داشت، با نکته‌گیری ظریفانه و هوشمندانه رد می‌کرد. از میان استادان خود به عباس اقبال بیش از دیگران علاقه داشت و ارادت می‌ورزید و او را به سبب احاطه‌اش به مسائل تاریخی و نوع روش تحقیقی‌ای که به ویژه در نوشتن کتاب ارزشمند خاندان نوبختی ارائه کرده بود می‌ستود. البته این علاقه دو طرفه



دکتر عبدالحسین نوایی

بود و اقبال هم در بین شاگردان خود نظر خاصی به نوایی داشت. از این رو او را برای همکاری با خود در مجله یادگار برگزید. از نظر نوایی، عباس اقبال در شمار نخستین کسانی بود که کتابهای درسی تاریخ را با روش علمی تألیف می‌کنند. در مورد کارهایی که خاورشناسان طی یکی دو قرن گذشته انجام داده‌اند بر این باور بود که نوعی ذات‌انگاری در بینش آنان دیده می‌شود به طوری که غرب با یک ذات و شرق با ذاتی دیگر به صورت *o e* (مفعول) در نظر گرفته شده و همین موجب شده تا نوعی نگرش یکسوگرایانه در آثار آنان مشاهده شود. از نظر دکتر نوایی بودند و همیشه خواهند بود کسانی که بر اساس منافع خود اهداف خاصی را در تحقیقات تاریخی دنبال کرده و می‌کنند. به عنوان نمونه، عده‌ای در ترویج این نظر که غیر از غرب و یونان، هیچ اندیشه و تفکری در دنیا وجود نداشته، همواره می‌کوشند و تلویحاً درصدد القای این فکر بوده‌اند که عمده جوامع غیراروپایی هیچ‌اند و تمدنی هم ندارند. بر این اساس، او عقیده داشت اعزام دانشجوی ایرانی به خارج برای یادگیری رشته‌های تاریخ و ادبیات

فارسی که با هویت ملی این آب و خاک ارتباط تنگاتنگ دارند کار نادرستی است و ننگ می‌دانست که افراد ایرانی، تاریخ و ادبیات خود را از زبان امثال مسیو لازار بیاموزند. با این همه، و برخلاف عقیده بعضی، او آثار خاورشناسان را تنها از جنبه استعماری نمی‌نگریست و محتوای آن را یکسره مردود نمی‌شمرد. از نظر او خواندن خطوط میخی کتیبه‌ها و کشف هزاران لوح گلی به خط عیلامی در تخت جمشید و همچنین گرده برداری از آثار پیشینیان که مطابق اصول علمی صورت گرفته، نه تنها جنبه استعماری نداشت، بلکه نشان دهنده و مؤید این اصل مهم است که این قوم دارای تاریخ بوده و علاوه بر آن به تاریخ نگاری توجه می‌کرده است.

بنابراین، از نظر دکتر نوایی درست آن است همه آن چیزهایی که خاورشناسان برای ما گفته یا نوشته‌اند مورد بررسی قرار دهیم و برای رد پاره‌ای نظریات آنان به طور مستند و مستدل برخورد نماییم. مفهوم سخن فوق همان چیزی است که قبلاً ذبیح بهروز - کسی که نوایی در حلقه پیروان او بود و همیشه به نیکی از او یاد می‌کرد - بر آن تأکید می‌کرد که نباید فقط چشم به دهان خارجی‌ان بدوزیم و گفته‌ها و نوشته‌های آنان را حرز جان و حافظ روح و روان بدانیم چون این ما هستیم که می‌توانیم آثار ذهنی و بقایای باورهای فکری پیشینیان را در رفتار، اخلاق، افکار و عقاید و دل و جانمان ببینیم نه آن، به اصطلاح، پروفیسور آلمانی «شل کن‌هایم» و «سفت‌کن برگ» یا آن پروفیسور ژاپنی «یاواش مایا». نباید انتظار داشت که خارجی همیشه از ما دفاع کند یا حتی چشم به دارایی ما نداشته باشد. این ما هستیم که باید: اولاً منافع خود را خوب بشناسیم، ثانیاً با آگاهی از آن دفاع کنیم. در غیر این صورت، ناله همیشگی از استعمار را نمی‌توان چیزی جز پوشش گذاشتن بر نادانی یا بیکارگی خود قلمداد نمود. بدون تعصب باید پذیرفت ما به کمک دیگران و متأثر از تحقیقات خاورشناسان توانسته‌ایم تا اندازه‌ای تاریخ قدیم خود را بازیابیم هرچند هنوز کارهای تحقیقی انجام نشده در این مورد کم نبوده و پاره‌ای کارهای انجام شده هم شکهایی در ما برانگیخته است؛ اما اگر درست بیندیشیم همین تردیدها در نهایت موجب بهتر دیدن خواهد شد و چه بهتر که از این پس ادامه کار به دست خودمان انجام گیرد نه کسانی که نوعاً بی‌غرض و مرض نیستند.

در باب موضوع تاریخ، اهمیت و فایده آن آراء دکتر نوایی حائز اهمیت فوق‌العاده است. کم نیستند افراد و حتی متفکرانی که موضوع تاریخ را فقط ذکر حوادثی می‌دانند که در زمانها و مکانهای گوناگون تکرار می‌شوند و تفاوت زیادی با رمان و قصه ندارند.

این افراد براین باورند که بین رخدادها و اتفاقات مختلف هیچ‌گونه پیوند علت و معلولی وجود ندارد و نمی‌توان از آن ضابطه و قاعده‌ای ساخت که از آن قطعیت یا فایده‌ای افاده کند. برخی از این هم پیشتر رفته معتقدند تاریخ خطرناک‌ترین فرآورده‌ای است که کیمیای عقل انسانی فراهم آورده؛ زیرا علاوه براین که ملت‌ها را به رویارویی می‌کشاند، آنها را در آرامشی که دارند شکنجه می‌دهد و به هذیان عظمت یا سرسام تعقیب و آزار مخالفان وامی‌دارد؛ و به این ترتیب، ملت‌ها را تلخ، مغرور، تحمل‌ناپذیر و پرمدعا می‌کند. نکاتی از این دست، تکرار اعتراض کسانی است که تاریخ را در خط سیری مخالف اخلاق می‌نگریسته‌اند و همواره دستاویز عمده‌ای بوده تا کسانی اشتغال به تاریخ را کاری بیفایده و ملال‌انگیز قلمداد کنند. این بدان معنی است که مسئولیت بحران‌های عظیم، کشتارهای بزرگ و گمراهی‌های انسان را به بهانه دفاع از سنگر اخلاق به گردن تاریخ بیندازیم. از این گذشته، درست نیست که بدآموزی بسیاری از تاریخ‌نویسان متعهد و وابسته به قدرت حاکم را گناه تاریخ به عنوان علم قلمداد کنیم؛ زیرا اگر تاریخ آلوده به غرض می‌تواند برای اخلاق و انسانیت زیان‌آور باشد، به حکم اخلاق می‌توان از تاریخ درست برای تحقق آرمان‌های والای اخلاقی سرمشق گرفت و از آنچه دیگران انجام داده‌اند بهره برد. بیهوده نیست که بعضی صاحب‌نظران معاصر خاطرنشان کرده‌اند که آشنایی با واقعیت جریان‌ات در فاصله دو جنگ جهانی می‌توانست مانع وقوع یا توسعه جنگ جهانی دوم شود. تجربه چمبرلین،^۱ که به علت بیخبری از تاریخ می‌پنداشت انگلستان می‌تواند با آلمان نازی کنار بیاید، نشان می‌دهد که در سیاست بدون آشنایی با تاریخ، واقع‌بینی غیرممکن است. مگر وینستن چرچیل،^۲ که خود تا حدی مورخ بود در طی همین جنگ از آشنایی با تاریخ وسیله‌ای برای تأمین کامیابی‌های سیاسی نیافت؟ با این همه نباید گمان کرد که اهمیت و فایده تاریخ تنها در عبرت‌آموزی آن است.

دکتر نوایی همیشه متذکر این نکته می‌شد که برای عبرت گرفتن، مطالعه تنها فصل اول و اوراق نخستین تاریخ هر ملتی کافی است چرا که علت‌ها و دلایل سقوط یا انحطاط جوامع در مقاطع مختلف تاریخی خود تقریباً مشابه هستند.

او همواره تأکید می‌کرد که تاریخ، علاوه بر اینکه بیان سرگذشت اقوام مختلف است، پرونده ملی، سند مالکیت و عامل حیات و بقای ملت‌هاست. ملتی که تاریخ خود را به درستی دریابد و آن را از یاد نبرد، از بین خواهد رفت. علت اینکه ملت ایران بعد از

سقوط ساسانیان توانست استقلال فرهنگی و زبان خود را حفظ کند و بار دیگر استقلال سیاسی خود را پس از حمله مغول به دست آورد و به حیات خود ادامه دهد، در همین نکته نهفته است که تاریخ عظیم و عریض و طویل خود را از یاد نبرد. ملت‌هایی که در گذشته‌های دور می‌زیستند ولی پس از چندی از صفحه روزگار محو شدند - مانند سومریها، لیدیها، اکدیها، بابلیها، کلدانیها و قبطیها - برای این بود که تاریخ خود را از یاد بردند، به طوری که اگر تحقیقات اخیر اروپایی نبود ما از تاریخ مصر جز داستان یوسف و زلیخا و قوم بنی‌اسرائیل و از تاریخ بابل جز داستان نمرود و شداد و حضرت ابراهیم (ع)، که آن هم از تورات به ما رسیده، اطلاعی نمی‌داشتیم. اما ما ایرانیها تاریخ خود را از یاد نبرده‌ایم. از زمانی که شاهنامه فردوسی سروده شد هنر شاهنامه‌خوانی در مجامع مختلف، قهوه‌خانه‌ها، مجالس پادشاهان و در دید و بازدید شاهانه رواج یافت و در محضر بزرگان داستانهای شاهنامه مثل: داستان بیژن و منیژه، زال و رودابه، رستم و اسفندیار و امثال اینها به صورت قصه بیان و عظمت گذشته ایران همواره در خاطره‌ها تجلیل می‌شد.

از نظر دکتر نوایی، اگرچه بسیاری از داستانهای شاهنامه با افسانه و اساطیر آمیخته شده اما، بدون تردید، در این افسانه‌ها چون بارقه‌ای از حقیقت نهفته است اهمیت آن کمتر از اهمیت تاریخ واقعی ما نیست. همین داستانهای باستانی و افسانه‌ای، ایرانی را همواره در جهان پهناوری از مرز چین تا سواحل مدیترانه قومی بزرگ، دلیر، نجیب و شایسته احترام معرفی کرده است. اهمیت این امر تا آنجاست که پادشاهان غیرایرانی هم خودشان را به کی قباد و کی خسرو و فریدون و سایر پادشاهان باستانی ایران تشبیه کرده‌اند، چنانکه سلطان سلیم عثمانی در مقدمه یکی از نامه‌های خود به شاه اسماعیل صفوی خود را به پادشاهان ایران مربوط ساخته و شاه اسماعیل ربا کنایه و توهین به پادشاهان غیرایرانی شبیه کرده است:

... اما بعد این خطاب مستطاب از جانب جناب خلافت مآب ما که قاتل الکفرة و المشرکین، قامع اعداء الدین، مرغم انوف الفراعین، مغفرتیجان الخواقین، سلطان الغزاة و المجاهدین، فریدون فر، سکندر در، کی خسرو عدل و داد، دارای عالی نژاد، سلطان سلیم شاه بن سلطان بایزید بن سلطان محمد خانیم، به سوی تو که فرمانده عجم، سپهسالار اعظم، سردار معظم، ضحاک روزگار، داراب گیرودار، افراسیاب

عهد، امیر اسماعیل نامداری سمت صدور یافت تا خبیر و آگاه باشی که...^۳

نگرش دکتر نوایی به تاریخ ایران از آغاز تاکنون، نگرشی جامع و فراگیر بود به طوری که کمتر منبع تاریخی‌ای است که آن را ندیده و نخوانده بود. او بر این باور بود که تاریخ کم متصل است نه منفصل و شناخت هر دوره مستلزم مطالعه مقدمه و زمینه‌هایی است که در دوره پیش فراهم شده و همیشه بر این نکته تأکید می‌ورزید کسی که وارد این رشته شد باید از کلیات تاریخ ایران آگاهی کافی پیدا کند. از نظر او برای یک معلم یا استاد تاریخ، آگاهی از رخدادهای فقط یک بخش یا یک دوره که تدریس آن را برعهده گرفته کافی نیست چرا که در این صورت نخواهد توانست میان تحولات و حوادث مختلف ارتباط منطقی برقرار کند. با این همه و به‌رغم آنکه تألیفات متعدد و با ارزشی در تاریخ دوره صفویه به بعد از خود به جای گذاشته اما علاقه‌مندی خاصی نسبت به شناخت و معرفی دوره قاجاریه از خود نشان می‌داد. این دوره به جهت آمیختگی و پیچیدگی‌هایش، برای او از جذابیت خاصی برخوردار بوده است و، برخلاف آنچه دیگران گفته‌اند و می‌گویند، قاجاریه را به آن بدی‌ای که دیگران می‌بینند نمی‌دید؛ زیرا به درستی بر این باور بود که باید افراد را در زمان خودشان و با معیارهای زمان خودشان مورد قضاوت قرارداد والا با معیارهای یک قرن یا دو قرن بعد نمی‌شود افرادی را که دو قرن یا سه قرن پیش از ما بوده‌اند، داوری کرد. در همین دوره بود که وضعیت ایران و ایرانی به کلی متحول شد و جامعه ایران با فرنگ آشنا گردید. قبل از آن، حتی هیچ یک از پادشاهان ایران به خارج از کشور نرفته بودند؛ اگر هم رفته بودند یا در زمان جنگ یعنی به قصد کشورگشایی بود یا به سرزمینهایی بود که از نظر اجتماعی و فرهنگی تفاوت کلی با وضعیت داخلی ایران نداشتند. در حالی که در دوره قاجاریه ناصرالدین شاه، مظفرالدین شاه و احمدشاه هر کدام چند بار به اروپا رفتند. علاوه بر این در همین دوره مرسوم شد چند تن از فرزندان این مرزوبوم برای تحصیل علوم جدید به فرنگ بروند، چیزی که پیش از آن وجود نداشت. اگر هم می‌رفتند به عتبات عالیات بود که آنجا هم بیشتر علمای ایرانی بودند. بررسی آثار و پیامدهای مثبت یا منفی آشنایی با فرهنگ و تمدن غرب به تنهایی موضوع تازه‌ای بود که جریان روشنفکری را در ایران ایجاد کرد.

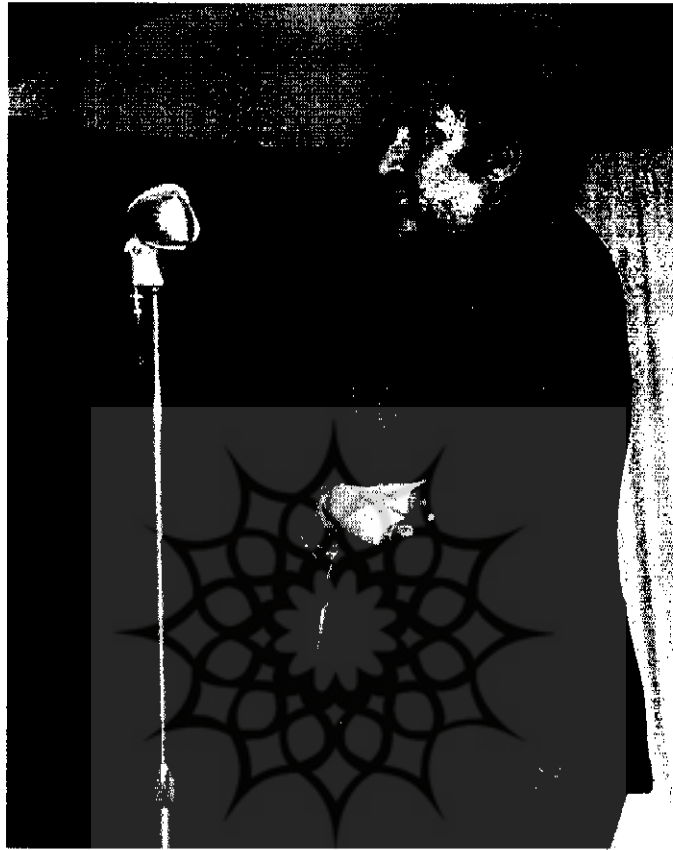
۳. بنگرید به: شاه اسماعیل صفوی (اسناد و مکاتبات تاریخی همراه با یادداشت‌های تفصیلی). به اهتمام دکتر عبدالحسین نوایی. انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۷. صص ۱۴۷-۱۴۳.

جریانی که، همزمان با اهمیت یافتن تدریجی ایران در روند تحولات بین‌المللی و عوارضی که بیشتر از کشمکش میان منافع استعماری دو قدرت روسیه و انگلستان ناشی می‌شد، در پی شکست نظامی ایران از روسیه و تحمیل قراردادهای گلستان و ترکمانچای و واگذاری امتیازات گوناگون به دولتهای قدرتمند اروپایی، کم‌کم در صدد برآمد زمینه‌های تغییر در ساختار سیاسی ناکارآمد کشور را فراهم کند. او آغاز بیداری دولتمردان ایرانی را به زمانی مربوط می‌کرد که صدای تویهای روسیه در جنگ نابرابر با ایران شنیده شد و همین زمان را نقطه شروع و مبدأ تاریخ معاصر ایران می‌دانست.

توجه دکتر نوایی به دوره قاجاریه بیشتر از آن جهت است که این دوره در نحوه زندگی و تفکر کنونی مردم ایران چنان اثراتی به جای گذاشته که هنوز باقی است، به طوری که در حال حاضر تقریباً تمام زندگی ما متأثر از مسائل یکصدسال اخیر است نه هزار سال پیش. بنابراین، برای شناخت بهتر وضع خودمان و چاره‌جویی برای علاج دردهایمان باید این دوره را بیشتر بشناسیم. درست است که دوره هخامنشی یا آل‌بویه هم جزو تاریخ کشورماست اما تأثیر مستقیم دوره‌های نزدیک‌تر در زندگی امروزی ما به مراتب بیشتر از دوره‌های قدیم‌تر است. ما امروز هنوز با مسائل مربوط به استعمار یا رقابت روس و انگلیس و روابط ایران و جهان روبه‌رو و درگیر هستیم.

در میان نویسندگان دوره قاجاریه، توجه دکتر نوایی به آثار اعتمادالسلطنه^۴ توجهی خاص است. این توجه از چند جهت حائز اهمیت است که دیگران کمتر بدان پرداخته یا توجه کرده‌اند. چنانچه استاد، خود در مقدمه مبسوطی که بر کتاب چهار جلدی مرآت‌البلدان نوشته، مجموعه آثار منتشر شده از اعتمادالسلطنه را بی‌عیب و نقص و مریم رشته و عیسی بافته ندانسته، حتی لغزشهای کوچک و بزرگ آثار او را نسبتاً زیاد می‌داند. اما او را پایه‌گذار تحقیق جدید در تاریخ، جغرافیا و سیاست می‌دانست و یادآور می‌شد

۴. محمدحسین خان اعتمادالسلطنه (فوت ۱۳۱۳ق) در جوانی به عنوان نظامی همراه با حسنعلی خان گروسی (امیرنظام)، سفیرکبیر ایران در فرانسه، به پاریس رفت و پس از چهارسال اقامت در آنجا با طرز کار مجامع علمی و شیوه‌های تحقیق اروپایی آشنا شد. در بازگشت به ایران وقتی که توانست با عنایت و مساعدت ناصرالدین‌شاه دارالطباعة و دارالترجمه‌ای بنیاد نهاد و کتب متعدد و چند روزنامه منتشر کند، در سال ۱۲۹۵ق به عضویت انجمن جغرافیایی پاریس و در سال ۱۳۰۳ به عضویت انجمن آسیایی فرانسه و انجمنهای آسیایی انگلستان و روسیه درآمد او از مهربان دربار و وزیر انطباعات ناصرالدین‌شاه بود. دارای تألیفات متعددی است از جمله مرآت‌البلدان، مطلع‌الشمس، خیرات‌الحسان، المآثر و الآثار، تاریخ منتظم ناصری و غیره.



پژوهشگاه علم‌الذخائر، بالذخائر، فریبگی
دکتر عبدالحسین نوایی

که روش کار اعتمادالسلطنه مبتنی بر اصولی صحیح بوده است. روش کار اعتمادالسلطنه، چنان‌که از مطاوی کتاب او برمی‌آید، چنین بود که کتابها را پس از جمع‌آوری، اقتراح می‌کرده و کتابهای مرجع لازم را در اختیار دوستان و همکاران می‌نهاد و ترجمه و اقتباس و نقل هر قسمتی را به یکی از دانشمندان محول می‌داشته و پس از فراهم آوردن قسمتهای متفرق، اجزای مفصل و پراکنده را هماهنگ و به ذوق خود جرح و تعدیل و حذف و تصحیح می‌کرده و، در نهایت، به طبع می‌رسانده است. جهت دیگری که کارهای اعتمادالسلطنه را با اهمیت جلوه می‌دهد این است که او مبتکر کار جمعی است. وی با پشتکار و شور و شوق و شمی که در این کار داشت، با

کمک ناصرالدین شاه، توانست کانون علمی ارزنده‌ای از دانشمندان دارالتالیف و کارمندان دارالطباعة و دارالترجمه فراهم آورد. از مشاهیر این جمع می‌توان میرزا ابوالفضل ساوجی (پدر ذبیح بهروز)، میرزا حسن طالقانی معروف به ادیب،^۵ شیخ محمد مهدی شمس‌العلمای عبدالرب‌آبادی قزوینی، ملا عبدالوهاب گلپزوری قزوینی (پدر محمد قزوینی) و میرزا محمدحسین فروغی اصفهانی (پدر محمدعلی فروغی) را نام برد.

قبلاً اشاره شد که از جمله خصوصیات برجسته دکتر نوایی استقلال فکر او بود. این خصیصه در وی به حدی بارز بود که مطلب غلط را از هرکس که بود، نمی‌پذیرفت. او به رغم احترامی که برای مقام علمی و تحقیقی شادروان محمد قزوینی قائل بود، با این همه، بی‌اعتنایی و کینه او نسبت به اعتمادالسلطنه را ناشی از غرض‌ورزی می‌دانست و به کلیه افتراها و تهمتهایی که قزوینی در وفیات معاصرین به اعتمادالسلطنه وارد کرده و افراد دیگری مانند ادوارد براون در کتاب انقلاب ایران و مهدی بامداد در کتاب شرح رجال خود دانسته یا ندانسته، بدون آن که در سخن مراد خود بیندیشند، طوطی‌وار همانها را تکرار کرده‌اند (و قضی الامر و جف القلم بماهو کائن)، شجاعانه و به طور مستدل پاسخ داد؛ و معتقد بود قزوینی با همه دانش و فضلش در هیچ مورد از ادعاهای خود استدلالی اقامه نکرده و برهانی نیاورده است.^۶

اما اگر محمدحسن خان اعتمادالسلطنه به نحو بایسته مورد توجه قرار نگرفت جهت دیگری داشت و آن این بود که وی فرزند میرزا علی‌خان حاجب‌الدوله، قاتل امیرکبیر بود. مردم ایران امیرکبیر را دوست دارند و رفتار وی را در دورهٔ صدارت با جان و دل می‌ستایند و نام او را یادآور یک حماسه می‌دانند، حماسه‌ای که هرچند سه سال بیشتر دوام نیافت اما برای همیشه در ذهن ایرانیان باقی خواهد ماند. از این رو، هر ایرانی طبعاً با شنیدن نام حاجب‌الدوله دچار احساسی عمیق از نفرت و اشمئزاز می‌شود و بالطبع پسر چنان مردی نمی‌توانست محبوب مردم قرار گیرد. بنابراین، بی‌اعتنایی به اعتمادالسلطنه از یک جهت تاوانی است که او به مناسبت عمل شنیع پدرش تحمل کرد. علاوه بر این و از جهت دیگر، او در کتاب خلسه خود تلویحاً امیرکبیر را شخصی خائن قلمداد کرده که می‌خواسته عباس میرزا، برادر کهنتر ناصرالدین‌شاه، را به عنوان ولیعهد

۵. مدتی بعد میرزا حسن طالقانی به جرم بهائیت از جرگه دانشمندان مولف نامهٔ دانشوران رانده شد.

۶. بنگرید به: مقدمهٔ دکتر عبدالحسین نوایی بر مرآت‌البلدان، صص ۲۱-۵.

معرفی کند. برای این منظور او را به همراه مادرش با خود به بروجرد برد و به حاج علیخان فرشباشی سپرد تا به حکام عرض راه خاطر نشان کند همان تشریفات و احتراماتی را که برای شاه منظور می‌نمایند برای عباس میرزا هم منظور دارند. اما از آنجا که حاج علیخان خبر را به شاه رساند، از همانجا، یعنی بروجرد، شاه به خیال عزل امیر افتاد و طومار صدارت میرزاتقی‌خان را برجید و میرزا آقاخان نوری را به جای او منصوب کرد.^۷

هم او در جایی دیگر با آنکه اعتراف می‌کند:

در عهد امیر، چنان نظمی به کار بود که گرگان را از گوسفندان هراس بود و جمیع رعایا به بودن امیر راضی بودند ولی اعیان مملکت چون مجال تعدی و خودسری نداشتند به عزل او کوشش نمودند و به مقصد رسیدند و آخر همه پشیمان شده قدر و رتبه امیر را شناختند که بقا و دوام او باعث نظام ملک و ملت بود.^۸

بر این باور است که:

میرزا تقی‌خان، بعد از اینکه از کان ملک را مهملد و قواعد آن را مشید ساخت، از عنایت نخوت و غرور به خیالات دیگر پرداخت، اکابر زمان همه نزد او اصاغر شدند... به هیچ وجه در حضور مبارک از هیچ کلام درشتی و سخن سختی ابا و امتناع نداشت، اعزه و اشراف از جسارتها و قدرت او به جان آمدند... دوسه بار کرا را به حضور مبارک شاهانه عرض و جسارت کرد که وساطت و شفاعتهای مهدعلیا و ستر کبری مخل سلطنت اعلیحضرت و منافی صدارت من است، تا ایشان هستند نمی‌گذارند که سلطنت قوام و ملک نظام گیرد، بهتر آن است که در وقت تفرج در باغ به بهانه گنجشک زدن تفنگی به دست بگیرید و آن آیت رحمت را بکشید؛ آن وقت من در بیرون شهرت می‌دهم که تیر خطا شده است و به سینه مهدعلیا درآمده است... آن شخص خودخواه، در القا و ترغیب این مطلب، قصد فساد داشت؛ می‌خواست که به این بهانه مردم را از شاه جوان بخت ناامید کند و روی آنها را برگرداند و بعضی دسایس در میان آرد که بین شاه و رعیت نفاق پیدا شود و شاهزاده دیگر، از برادران سلطان جمعا، رادر آن وقت به سلطنت بردارد و به کلی زمام اختیار را در دست گیرد.^۹

۷. بگردید به: اعتمادالسلطنه، محمدحسن‌خان، جلسه (خوابنامه) یا یک پرده تاریخی از اسرار انحطاط ایران بنگاه بازرگانی زوار، مشهد، ۱۳۲۸، صص ۲۸-۲۷.

۸. اعتمادالسلطنه، محمدحسن‌خان، صدراالتواریخ، به اهتمام محمد مشیری، انتشارات وحید، طهران، ۱۳۲۹، ص ۲۳۰.

۹. صدراالتواریخ، همان، صص ۲۱۶-۲۱۵.

به این ترتیب، کینه و نفرت محمد قزوینی و دیگران نسبت به محمدحسن خان اعتمادالسلطنه، دانسته یا ندانسته، باید از همین جا نشئت گرفته باشد.

نکته دیگری که دکتر عبدالحسین نوایی همواره بر آن تأکید می‌کرد، تدوین و تنظیم برنامه‌ای جامع و دقیق برای تدریس تاریخ در سطوح متوسطه و عالی بود. از نظر او برنامه‌های درسی بیشتر تابع هوی و هوس و تحت تأثیر عقاید سیاسی و گروهی خاص تنظیم شده و کسانی که مسئولیت برنامه‌ریزی درس تاریخ را به عهده داشتند، عموماً اهلیت چندانی با این رشته نداشته‌اند. در همین خصوص، وی بارها متذکر این مطلب می‌شد که تنها اطلاعات تاریخی برای مورخ کافی نیست؛ یک پژوهشگر تاریخ، علاوه بر اطلاعات تاریخی، باید یک رشته اطلاعات جنبی از سایر رشته‌های مرتبط با تاریخ داشته باشد؛ همچنان‌که در علم پزشکی برای شناخت چشم، طبیب باید اطلاعاتی از علوم پایه مانند فیزیک داشته باشد و لااقل فرمولهای مربوط به انعکاس نور، آینه‌های محدب و مقعر و قوانین مربوط به آن را بداند، در تاریخ هم مورخ باید علوم مربوط به این رشته، مثل جغرافیا، روانشناسی، اقتصاد و جامعه‌شناسی را بشناسد چون حوادث تاریخی در زمان و مکان معینی اتفاق می‌افتند، از این رو، مورخ باید زمان و مکان را خوب بشناسد. به همین علت است که بعضی تاریخ و جغرافیا را با هم تعریف کرده‌اند. جغرافیا وصف صحنه‌ای است که در آن رخدادها نمایش داده می‌شوند؛ تأثیر طبیعت (کوهها، رودخانه‌ها، مراکز تولید نفت، آهن و سایر منابع)، اقتصاد و فلسفه بر زندگی انسانها اموری است که غفلت از آنها موجب گمراهی مورخ می‌شود، از این رو، مورخ باید قبل از ورود به تاریخ با این علوم پایه آشنا شود، و تنها در این صورت است که صحت و سقم روایات و اخباری که در تاریخ آمده تمیز داده می‌شود. چطور می‌شود که، مثلاً، در تاریخ مردی مانند نادرشاه افشار با دویست هزار مرد جنگی به هند حمله کند در حالی که خط سیری که پیموده نشان می‌دهد که نمی‌توانسته در بسیاری از مناطق دویست هزار مرد جنگی را، که طبعاً با حیوانات و خدم و حشم و سایر همراهان دیگر قریب پانصد هزار نفر می‌شدند، تغذیه کند. تاریخ تنها جمع‌آوری یک سلسله اطلاعات نیست. جمع‌آوری اطلاعات، مقدمه مطالعه تاریخی است نه خود تاریخ، همان‌گونه که یک شاگرد ابتدایی باید در قدم نخست جدول ضرب را بیاموزد بعد شروع به جمع و تفریق و ضرب و تقسیم و این قبیل موضوعات نماید. از این رو، برنامه‌های تدوین شده برای رشته تاریخ در دانشگاهها، به یک تجدیدنظر دقیق و قوی نیاز دارد.

نکته دیگری که در مورد دکتر نوایی باید اشاره شود این است که او، به اقتضای نیازهای ضروری جامعه، همواره در تلاش برای کسب معارف جدید بود و تأکید می‌کرد که ایران به کسانی بیشتر نیازمند است که، علاوه بر شناخت هرچه بهتر مردم و فرهنگ آنان، علوم و فنون جدید را در ایران ترویج کنند بی‌آنکه ایرانی شخصیت فکری و جوهر فرهنگی و استقلال بینش خود را از دست بدهد. او در شمار کسانی بود که در امور فرهنگی به کمالاتی رسیده و نگرشی جهانی یافته بود و حتی با وجود سالخوردگی، بسیار امروزی و البته پخته می‌اندیشید. مضافاً آنکه، آگاهی خوب وی از ادب و معارف ایران، اندیشهٔ تجددخواه او را از لغزشهایی که دیگران بدان دچار می‌شوند، مصون داشته بود. شیوهٔ عالمانهٔ او در گفتار و نوشتار به گونه‌ای نبود که با کسی لجاج بورزد و جدل بیافریند هرچند، در گفتن، گاهی متکلم‌وحده بود با این وصف، در مجامع مختلف همهٔ آموخته‌ها و تجربه‌های خویش را بی‌هیچ مضایقه‌ای در طبق اخلاص نهاده در اختیار همگان قرار می‌داد.

داوری در مورد هر یک از آثار قلمی و شیوهٔ تاریخنگاری او مستلزم بحثی درازدامن است، اما آن‌طور که خودش اعتراف می‌کرد؛ در دوران جوانی، تحت تأثیر اوضاع آشفته و هرج و مرج مطبوعاتی و بی‌ثباتی سیاسی دههٔ ۱۳۲۰ خورشیدی، در مورد بعضی وقایع و شخصیت‌های تاریخی معاصر دستخوش احساسات نسبتاً تند شده بود که البته بعدها با مطالعهٔ بیشتر و مراجعه به اسناد نویافته به تعدیل گراییده بود. آثاری که در سالهای پایانی عمرش از قبیل: تاریخ ایران و جهان، اسناد نایبان و مهد علیا از او منتشر شد مؤید این نظر است.

در مدت بیش از یک دههٔ گذشته به مناسبت اشتغال به حرفه‌ای که، به موجب آن، می‌بایست با صاحب‌نظران و صاحب‌منصبان گذشته به گفت‌وگو بنشینم توفیق مصاحبت نزدیک‌تر با دکتر نوایی نصیبم گردید. از آن زمان، همواره از راهنمایی و رایزنی ایشان در زمینه‌های مختلف و متنوع برخوردار بوده‌ام. از معرفی و شناسایی افراد موجه و آگاه از رخدادهای تاریخ معاصر گرفته تا شرکت در بعضی از مصاحبه‌ها، در وقت و بی‌وقت، هیچ‌گاه از مساعدت فروگذار نمی‌کرد و ضمن شرکت در گفت‌وگو و طرح سؤالات مناسب موجبات روشن شدن نکات مبهم و تاریک وقایع تاریخ معاصر ایران طی یکصد سال گذشته را فراهم می‌نمود.

گرچه دکتر نوایی در تاریخ ۱۸ مهر ۱۳۸۳ به عنوان یکی از چهره‌های ماندگار

برگزیده شده بود اما اجل به او مهلت نداد و آن روز مصادف با تشییع پیکرش از مقابل بیمارستان توس شد. دو روز قبل از آن و در پی یک دوره طولانی بیماری در ۱۶ مهر ۱۳۸۳ دارفانی را وداع گفته بود. سالهاست که مرسوم شده هر کدام از این چهره‌ها می‌روند می‌گوییم «جانشین ندارد». چون نگه می‌کنم نمانده کسی. روانش آرمیده باد.

صبحدمی که برکنم دیده به روشنائیت بر در آسمان ز نسیم حلقه آشنائیت
خلقی جزای بد عمل بر در کبریای تو عرضه همی دهند و ما قصه بی‌نوائیت

آثار و تألیفات چاپ شده دکتر عبدالحسین نوایی

۱. شرح حال رجال حبیب‌التسیر، تهران، نشر مؤلف، چاپ اول ۱۳۲۴.
۲. خاطرات عباس میرزا ملک‌آرا، تهران، انجمن نشر آثار ایران، چاپ اول ۱۳۲۵؛ تهران، نشر بابک، چاپ دوم ۱۳۵۵.
۳. فتنه باب، تهران، نشر مؤلف، چاپ اول ۱۳۳۳؛ تهران، نشر بابک، چاپ سوم و چهارم ۱۳۶۲.
۴. تاریخ آل مظفر، تهران، نشر ابن سینا، چاپ اول ۱۳۳۵؛ تجدید چاپ، انتشارات امیرکبیر.
۵. تاریخ گزیده، انتشارات امیرکبیر، چاپ اول ۱۳۳۹، دو بار تجدید چاپ شد.
۶. اسناد و مکاتبات تاریخی از تیمور تا شاه اسماعیل، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، چاپ اول ۱۳۴۱، دو بار تجدید چاپ شد.
۷. کریم‌خان زند، تهران، نشر فرانکلین، چاپ اول ۱۳۴۴؛ انتشارات امیرکبیر، چاپ سوم ۱۳۵۶ و چاپ چهارم ۱۳۷۶.
۸. شاه اسماعیل صفوی (اسناد و مکاتبات تاریخی همراه با یادداشت‌های تفصیلی)، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، چاپ اول ۱۳۴۷.
۹. احسن‌التواریخ، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، چاپ اول ۱۳۴۹؛ جلد دوم ۱۳۷۵، فرهنگستان ادب و هنر ایران.
۱۰. شاه‌طهماسب (مجموعه اسناد و مکاتبات تاریخی همراه با یادداشت‌های تفصیلی)، نشر بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۰.
۱۱. شاه‌عباس (مجموعه اسناد و مکاتبات تاریخی همراه با یادداشت‌های تفصیلی)، نشر بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۲، بعدها تجدید چاپ شد.
۱۲. مطلع سعدین و مجمع بحرین، تهران، نشر طهوری، چاپ اول بخش نخست جلد اول ۱۳۵۳؛ پژوهشگاه علوم انسانی، چاپ دوم ۱۳۷۲.
۱۳. تاریخ عضدی، تهران، نشر بابک، چاپ اول ۱۳۵۵؛ انتشارات علمی، چاپ دوم ۱۳۷۶.

۱۴. فتح تهران (گوشه‌هایی از تاریخ مشروطیت ایران)، تهران، نشر بابک، ۱۳۵۶.
۱۵. دولتهای ایران از مشروطیت تا اولتیماتوم، تهران، نشر بابک، ۱۳۵۶.
۱۶. اسناد و مکاتبات سیاسی ایران از ۱۰۲۸ تا ۱۰۵۲ ه.ق.، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی، چاپ اول ۱۳۶۳.
۱۷. اسناد و مکاتبات سیاسی ایران از ۱۰۵۲ تا ۱۱۳۵ ه.ق.، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی، چاپ اول ۱۳۶۳.
۱۸. حدیقه‌الشعرا، تهران، نشر زرین، جلد اول ۱۳۶۴، جلد دوم ۱۳۶۵، جلد سوم ۱۳۶۶.
۱۹. مرآت البلدان، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، چهار جلد، ۱۳۶۷.
۲۰. مرآت‌الوقایع مظفری و یادداشتهای ملک‌المورخین سپهر، تهران، نشر زرین، ۱۳۶۸.
۲۱. نادر و جانشینانش همراه با نامه‌های سلطنتی و اسناد سیاسی و اداری، تهران، نشر زرین، ۱۳۶۸.
۲۲. تاریخ ایران و جهان، تهران، نشر هما، جلد اول ۱۳۶۴، جلد دوم ۱۳۶۸، جلد سوم ۱۳۷۶، مجلدات اول و دوم چند بار تجدید چاپ شده است.
۲۳. تکملة‌الآخبار، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی، ۱۳۷۳.
۲۴. فهرس‌التواریخ، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی، ۱۳۷۳.
۲۵. متون تاریخی به زبان فارسی، تهران، انتشارات سمت، ۱۳۷۶.
۲۶. روابط سیاسی و اقتصادی ایران در دوره صفویه، تهران، انتشارات سمت، ۱۳۷۷.
۲۷. اسناد میرزا عبدالوهاب‌خان آصف‌الدوله (گزیده اسناد خراسان و گیلان)، با همکاری نیلوفر کسری، تهران، انتشارات مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، دو جلد، ۱۳۷۷.
۲۸. اسناد میرزا عبدالوهاب‌خان آصف‌الدوله (گزیده اسناد آذربایجان)، با همکاری نیلوفر کسری، تهران، انتشارات مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، جلد سوم، ۱۳۸۰.
۲۹. مجموعه اسناد نایب‌الکاشان، با همکاری محمد بقایی، تهران، سازمان اسناد ملی ایران، ۱۳۷۹.
۳۰. دیوان محشم کاشانی، به کوشش دکتر عبدالحسین نوایی و مهدی صدری، تهران، نشر میراث مکتوب، دو جلد، ۱۳۸۰.
۳۱. مهدعلیا (همراه با اسناد مفصل)، با همکاری نیلوفر کسری، تهران، انتشارات اساطیر، ۱۳۸۳.
۳۲. مجموعه اسناد نایب‌الکاشان، با همکاری نیلوفر کسری، تهران، مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، چاپ نشده است.

مجامع علمی، سمینارها، جوایز

۱. دریافت جایزه بهترین کتاب سال برای تصحیح و تعلیق کتاب احسن‌التواریخ، سال ۱۳۴۹.
۲. سفر به پاکستان برای ایراد چند سخنرانی، سال ۱۳۵۳.

۳. سفر به ترکیه، سوئد، انگلستان و فرانسه و بازدید از مراکز فرهنگی، سال ۱۳۵۳.
۴. دریافت جایزه بهترین کتاب سال برای تألیف کتاب اسناد تاریخی ایران از ۱۰۳۸ تا ۱۰۵۲ ه.ق، سال ۱۳۶۴.
۵. سفر به ترکیه و سخنرانی درباره جنگ اوزون حسن با سلطان محمد فاتح در سمینار مربوط به فتح قسطنطنیه، سال ۱۳۷۴.
۶. شرکت در سمینار تیمور در مشهد و ارائه مجموعه مقالاتی تحت عناوینی چون کثرت منابع تاریخ تیموری ورد کتابهایی چون منم تیمور جهانگشا و توزوک، سال ۱۳۷۵.
۷. سفر به ازبکستان و سخنرانی در سمینار بزرگداشت تیمور، سال ۱۳۷۵.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی